

ای شبیه پیمبران

ای امید همه جهان مهدی (عج)
آخرین مرد خاندان مهدی (عج)
قائم و صاحب الزمان مهدی (عج)
زچه روگشته ای نهان مهدی (عج)
قافله سالار کاروان مهدی (عج)
یارومحبوب عاشقان مهدی (عج)
ای توسقای تشنگان مهدی (عج)
قله اوج بیکران مهدی (عج)
مه زیبای آسمان مهدی (عج)
رد پایت به کهکشان مهدی (عج)
نروی از دل و زجان مهدی (عج)
ساکن قلب شیعیان مهدی (عج)
که بود سرور جهان مهدی (عج)
که زبان الکن است از آن مهدی (عج)
نام پاکت به هربیان مهدی (عج)
ذکر نامت به هرمکان مهدی (عج)
اول از مکه آن زمان مهدی (عج)
آید آن روز بی گمان مهدی (عج)
بشکنی پشت ظالمان مهدی (عج)
بستانی چو دادشان مهدی (عج)
کاخ ظلم ستمگران مهدی (عج)
بشکنی ناو و ناوگان مهدی (عج)
اولین خیل یاوران مهدی (عج)
نیزه و تیر و هم کمان مهدی (عج)
از عدالت همه جهان مهدی (عج)
زین سبب جمله دشمنان مهدی (عج)
باشد از جمله ابلهان مهدی (عج)
مسجد سهله، جمکران مهدی (عج)
یا زمینی به غیر آن مهدی (عج)
بین دریای بیکران مهدی (عج)
همه بهرت دعا کنان مهدی (عج)
به فدای توانس وجان مهدی (عج)
اشک شوقم به دیدگان مهدی (عج)
رخ زیبای مه نشان مهدی (عج)
که چنین کردم و چنان مهدی (عج)
گشته اینک چوشاعران مهدی (عج)
تو بیا وز غم رهان مهدی (عج)
الامان الامان امان مهدی (عج)
نتوانم کنم بیان مهدی (عج)
نیمه شب تا سحرگهان مهدی (عج)

ای شبیه پیمبران مهدی (عج)
ای گل یاس آل پیغمبر
در زمانه بقیة الهی
تو که خلقی در انتظارت هست
در بیابان چو رهنمایی تو
عشق روی تو عالمی دارد
در کویری که آب پیدا نیست
مخزن گنج و راز پنهانی
ای تو خورشید پاک و نورانی
شب چو در آسمان نظر فکنم
غیبت گرچه گشته طولانی
روشنی بخش هر دل تاری
من چه گویم ز وصف آن مولا
لایق وصف تو نه من باشم
گشته ورد زبان هر ذاکر
هر زمان محفلی شود برپا
ای سوار عرب که می آبی
لحظه انتظار نزدیک است
تابه شمشیر عدل و داد آن روز
همه مستضعفان کنی دلشاد
هر چه محکم تو واژگون سازی
ای که با قدرت خداوندی
سیصد و سیزده تن از خوبان
گرچه باشد سلاح یا رانت
پرکنی شرق و غرب عالم را
کینه در دل گرفته اند از تو
هر که باور ندارد این معنی
روی تو در کجا توان دیدن
توبه بطحا و کوه رضوایی
یا مکانت جزیره خضراست
هر کجایی به جان سلامت باش
سروجاتم فدای آن مه رو
دست حاجت بر آورم سویت
چه شود گریه من نمایانی
از تو دارم امیدی از بخشش
من حمیدم که بس گنهکارم
گشته ام از غمت چو بوتیمار
خسته از رنج روزگار ام
دارم اندر درون دل دردی
تا شفایم دهی بگویم شعر